

## ورقی از تاریخ سلاح در ایران

( بقیه از شماره پیش )

# زین ابزار

# گرز

## نقاشش :

## اسد پور دادو

گموز شاید یکی از کهنترین ابزارهای جنگی جهان باشد. زیرا هرچوب نخست با گره و بند وانگله خود ابزاری بوده از برای شکار یا پیکار. همین پاره چوب است که پس از چندی با آهن و فولاد پوششی یافته یا اینکه تیغه‌ها و میخها در آن بکاررفته، ابزاری کارساز و سهمگین گردید. فلاخن نیز که از آن سخن خواهیم داشت باید یکی از سالخورده ترین ابزار نبرد آدمی باشد. بسیاری از خدایان کشورهای کهنسال از همین گرز برخوردارند. از آنان است ایندرا Indra خدای خدایان برادران آریائی ما هندوان. همچنین نزد مابکواهی کهنترین نوشته‌ها اوستا، زین ابزار

برگزیده گروهی از ایزدان یا فرشتگان آیین مزدیسنا، گرز است، از آنان است ایزد مهر و ایزد سروش و ایزد هوم و جزاینان. همچنین چندتن از یلان و ناماوران ما را؛ جنگ ابزار برگزیده، گرز است، از آنان است سام و کرشاسپ و فریدون.

در کاتها، کهنترین نوشته ما که از دستبرد زمانه‌های یافته به‌مارسیده، در اهنو نوگات (یسنا ۳۲ بند ۱۰) و خشور زرتشت کلمه‌مند است بدرگاه‌مردا از اینکه آموزگار نابکاری با آموزش نادرست و دروغین خود، گفتار راستین را دگرگون کند و از چارپا و خورشید بزشتی نام برد و پیروان دین راستین را، گروندگان دروغ خواند، کشتزاران را بیابان و ویران کند و بروی پاکان، گرز (و در Vadar) کشد. در بخشهای دیگر اوستا نیز بهمین زین ابزار برمیخوریم، آنچنان که در یسنا نهم پارهای ۳۰ - ۳۲. در اینجا ایزد هوم Haoma با چنین گرزى بدکنشان را بر اندازد و بزهاکاران را بسزا رساند.

در گزارش پهلوی اوستا (زند) که در روزگار ساسانیان انجام یافته، واژه «و در» چه در کاتها و چه در یسنا نهم، آنچنان به يك واژه پهلوی گردانیده نشده که امروزه ما بتوانیم بگوییم، کدام يك از زین ابزارهای در فارسی شناخته شده، مراد است. پیش از این گفتیم، بسیاری از زین ابزارهای جنگی در گزارش پهلوی، بواژه‌ای گردانیده شده که در فارسی هم بجای مانده است. این است که دانشمندان اوستا شناس، واژه «و در» را برخی تبرزین و برخی دیگر گرز دانسته‌اند. چون این واژه در سانسکریت هم که خواهردو زبان دیگر آریایی، اوستایی و پارسی باستان است، بجای مانده، میتوان گفت «و در» يك گونه گرز است. در ودا Veda نامه آسمانی هندوان «و در» Vadhar «زین ابزار برگزیده خداوندگار ایندرا Indra میباشد و کارهای شگفت‌انگیز وی با همین گرز انجام میگردد. «و در» از مصدر و د Vadh درآمده که بمعنی کشتن و زدن است.

باز در اوستا از همین ریشه و بنیاد، واژه ود *Vada* برمیخوریم و آن در فر کرد چهاردهم و نندیداد پاره ۷ میباشند که با صفت « تیزی بارا *Tizi - Bâra* آمده: تیزی = تیز + *Bâra*، برنده از مصدر بری *Bri* بریدن است. این صفت یعنی با تیغه برنده. بر گرز تیغه‌هایی هم میپوشند تا کار ساز تر باشد. اما چون در پاره ۷ از فر کرد چهاردهم و نندیداد سخن از برافروختن آتش وهیزم است، واژه «ود *Vada*» بمعنی تیز مناسب‌تر است.

گذشته از ود و دارو *Dâru* که در گفتار «نیزه» یاد کردیم و گفتیم آن هم باید یک گونه گرز باشد، در اوستا دو گونه گرز دیگر یاد گردیده، یکی از آنها گرزى بوده از برای کوبیدن و دیگری گرزى بوده از برای انداختن، نخستین وزر *Vazra* و در گزارش پهلوی اوستا وزر *Vazr* شده و در سانسکریت و جره *Vajrah* آمده است. همین ابزار جنگی را در فارسی گرز گوئیم و مانند بسیاری از واژه‌های دیگر، واو به کاف برگشته است و دیگر اینکه حرف «را» بحرف «زا» پمشی گرفته مانند سوخر *Suxra* و و فر *Vafra* اوستایی که در فارسی سرخ و برف شده است.

این جنگ ابزار کوبیدنی در اوستا بسیار بکار رفته: هر مزدیشت پاره ۱۸- خورشید یشت پاره ۵- مهر یشت پاره ۴ و پاره ۹۶ و پاره ۱۳۲- فروردین یشت پاره ۷۲- و نندیداد فر کرد ۴ پاره ۹- باز فر گرد ۱۸ و نندیداد در پارهای ۳ و ۳۳ و ۳۶. گرز دیگری که میانداختند «گذا *Gadha*» خوانده شده و در گزارش پهلوی (زند) به گذ *Gadh* گردانیده شده است. در سانسکریت گذا *Gadâ* آمده است. چون این واژه در زبان فارسی بجای نهانده، بناچار آ نرا هم باید گرز بخوانیم. آنچنانکه در فارسی باستان که یاد کردیم، در سنگ‌نقش‌ها -نشیان ارشتی بر *Arshti - bara* آمده، در اوستا نیز گذور *Gadha - vara* آمده و این صفت در گزارش پهلوی اوستا گذور *Gadhvar* شده و در توضیح هم افزوده گردیده:

کوش کار په گذ ویش کرت *Kush kâr pa gadh vesh kart*  
کسی که پیکار با گرز بیش کرد.

همین صفت در سانسکریت و جرابرت Vajra-bhrt آمده. گذورد ریسنا ۹ پاره ۱۰ در فروردین یشت پاره ۶۱ و پاره ۱۳۶ - صفت آورده شده از برای یل نامور گرشاسپ و از اوسخن خواهیم داشت .

در جاهایی که در اوستا از گدا Gadhâ یاد شده : مهریشت پاره ۱۰۱ و پاره ۱۳۱ - شك نیست که این دو زین ابزار باهم تفاوتی داشته و بخوبی از همدیگر باز شناخته شده، زیرا در مهریشت پاره ۱۳۱ آمده که در گردونه Vasha مهر هزار گدا Gadhâ انباشته شده و در پاره ۱۳۲ گفته شده، يك وزر Vazra در آن نهاده شده .

در میان یلان ایران چندین بار در اوستا از گرشاسپ که یکی از دلاوران خاندان سام است، نام برده شده و همواره با همین صفت و صفت کیسور (کیسو - فروهشته) یاد گردیده است . در فروردین یشت پاره ۶۱ آمده:

«فروردهای نیک توانای پاکان را می ستاییم که نه و نود و نه صد و نه هزار و نه بار ده هزار (۹۹۹۹۹) از آنان پیکر سام گرشاسپ کیسور و گرزور را پاسبانی کنند».

باز در پاره ۱۳۶ همان فروردین آمده : «فروردینک سام گرشاسپ کیسور و گرزور را می ستاییم تا اینکه بتوانیم در برابر دشمن ستمبر بازو، در آنجایی که لشکرش در سنگر فراخ، درفش گشوده و بادرفش برافراشته و بادرفش خونین، به نبرد برخاسته، پایداری کنیم».

از گرشاسپ یل نامور خاندان سام در اوستا و در بسیاری از نامه های پهلوی یاد گردیده و از جاودانیان بشمار است. اودردشتی از سرزمین سیستان بخواب کران فرورفته و هزاران فروردهای پارسای نیاکان به پاسبانی پیکر او گماشته اند تا از گزند اهریمن برکنار ماند . آنگاه که سوشیانت (موعود مزدیسنا) ظهور کند و ازدهاک (ضحاک) که بجای دجال است از زندان کوه دماوند زنجیر بگسلد اهورامزدا پیک خود نریوسنگ (نرسی) را بدشت سیستان فرستد و

پیکر بخواب رفته را بیدار کند و گوید دیگر خواب روا نیست، دشمن دیرین، ازدهاک دیگر باره بویرانی ایران برخاست. گرشاسپ با گرز گران خود بنبرد شتابد و ضحاک را بکشد.

در همین گفتار در جایی که از گرز گاوسار فریدون سخن خواهیم داشت، باز از ازدهاک (ضحاک) یاد خواهیم کرد. گفتیم دارو Dâru یا درو Dru باید گریزی باشد که از چوب ساخته شده باشد زیرا همین واژه در اوستا و در سانسکریت بمعنی درخت و چوب است و در فارسی، واژه «دار» بهمین معنی است صفتی که با همین واژه ساخته شده در اوستا بسیار دیده میشود و شبیه بجای نمیگذارد که درو Dru هم یک گونه گریزی است از چوب. این صفت مرکب درشی دور Darshi-dru میباشد.

سروش که یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست همیشه با همین صفت خوانده شده، چنانکه در یسنا ۳ پاره ۲۰ و یسنا ۴ پاره ۲۳ و فرگرد ۱۸ و نندیداد پاره ۱۴ و در سیروزه کوچک پاره ۱۷ و در فروردین یشت پاره ۹۹ و پاره ۱۰۶.

برای اینکه سخن دراز نگردد بیادآوری پاره ۲۰ از یسنا ۳ بسنده میکنیم: «سروش پاک دلیر فرمانبردار اهورایی را که از گرز سخت برخوردار است، بنام خوانده، میستائیم.»

همچنین کی گشتاسپ دوست و پشتیبان زرتشت، دارنده همین گرز نیرومند خوانده شده. در فروردین یشت پاره ۹۹ آمده: «فرورد پارسای کی گشتاسپ را میستائیم، آن مرد دلیر و از آیین برخوردار را، کسی که با گرز نیرومند (درشی درو) خود از برای دین راستی، راه آزاد جست و کسی که با بازوی توانای خویش پشت و پناه دین اهورایی زرتشت گردید.»

باز در پاره ۱۰۶ همان فروردین یشت یکی از پارسایان بنام کرسن Karsana یاد گردیده و او نیز از گرز شکفت انگیز (درشی درو) برخوردار است.

نخستین جزء این صفت که درشی Darshi باشد خود جداگانه در اوستا چندین بار بکار رفته و بمعنی تند و سخت و چالاک و گستاخ است و در پارسی باستان نیز، آنچنان که در سنگنپشته بهستان (بیستون) آمده بمعنی گستاخ و پردل است. صفت «درشی درو» در گزارش پهلوی اوستا گردانیده شده به «شکفت‌زین Shkft-Zen» یعنی ابزار جنگی سخت و نیرومند یا سلاح شکفت انگیز.

در آیین مزدیسنا، مهر که پاسبان پیمان و در پهنه کارزار پشتیبان جنگاوران است، بیش از ایزدان دیگر، بزین ابزارهای گوناگون آراسته است، بویژه ابزار برگزیده او گرز است و از هر دو گونه گرز که یاد کردیم بهره‌ور است و گرزهای این ایزد که پاسبان ایران زمین بوده، در مهر یشت که در ستایش اوست و چکامه بسیار دلکش و پرشوری است، بسیار شاعرانه و مردانه یاد گردیده است.

در پارهای ۹۵ - ۹۳ آمده: «مهر پس از فرو رفتن خورشید، زمین فراخناک را درنوردد. دو کرانه این زمین پهناور را بسوده، هر آنچه در میان زمین و آسمان است بنگرد. گرز (وزر Vazra) بدست دارد که با صد و بندوگره (Sata-Fshana) و صد تیغه (Sato-Dârâ) میباشد. آن را بسوی مردان (پیمان‌شکنان) فرود آورد [گرزی] که از فلز زرد ریخته شده و از زرسخت ساخته شده، استوارترین زین ابزار (Zaena) و پیروزمندترین زین ابزار است.»

در مهریشت پاره ۱۰۱ آمده: «مهر پاک با یک زنش (زخم) گرز (گذا) اسب و مرد را با هم برافکند (Aspa.vira.gan)».

در مهریشت پاره ۱۳۱ آمده: «در گردونه مهریک هزار گرز (گذا) آهنین خوب ساخته شده، انباشته است که بتندی اندیشه [آدمی] ایران و بتندی اندیشه، بسر دیوها (دیوپرستان) فرود آید.»

در مهریشت پاره ۱۳۲ آمده: «در گردونه مهریک گرز (Vazra) زیبای سبک پرتاب نهاده شده که صد بندوگره و صد تیغه دارد، آن را بسوی مردان

فرود آورد. [گرزی] که از فلز زرد ریخته شده و از زرسخت ساخته شده، استوارترین زین ابزار و پیروزمندترین زین ابزار است که بتندی اندیشه پیران و بتندی اندیشه بسردیوها (دیوپرستان) فرود آید .

پس از یاد کردن کرزهای گروهی از ایزدان و چندتن از یلان و ناموران اینک رسیدیم بگرزی که در داستان و در ادبیات ما کرز گاوسر خوانده شده: این کرز را آهنگران هنرور بفرمان فریدون (آفریدون) بیاد گاوی که او را شیر داده بود، ساختند .

این داستان در شاهنامه چنین آمده: ضحاک (آژی دهاک) در خواب دید که سه مرد جنگی بدوروی نموده، کهنتر آن سه مرد که کرز گاوسر داشت، پالهنک بگردن وی انداخته او را بکوه دماوند کشید. ضحاک هراسان از خواب بیدار شد، گزارش این خواب را از اخترشناسان و هویدان خواست. بدو گفتند، فریدون نامی که هنوز زاییده نشده ترا براندازد و خود بشاهی رسد. زند برسرت کرزه گاوسر بگیرت زار و به بندت خوار روزبانان در جستجوی چنین کودی بودند. چون فریدون از مادر بزاد، مادرش او را از بیم ضحاک به نگهبان مرغزاری سپرد. در آنجا گاوی در هنگام سه سال بفریدون شیر داد:

همان گاو کش نام برمایه بود ز گاوان و رابرتین پایه بود<sup>۱</sup>

در این میان آبتین پدر فریدون گرفتار گماشتگان ضحاک شد و مغز سرش بخورد آن دو هاری که از دوش ضحاک رسته بودند، رفت. روزبانان ضحاک آگاه شدند که نوزاد فریدون در مرغزاری پنهان است. پیش از آن که آنان با آنجا برسند، فرانک مادر فریدون فرزند را از آنجا برگرفته، در البرز کوه بمرد پارسایی سپرد. چون روزبانان ضحاک بمرغزار رسیدند و کودک را نیافتند گاو برمایه را کشتند و آنچه در آنجا یافتند از خانه و کاشانه همه را سوختند.

(۱) گاوی که فریدون را شیر داد، برمایون نیز خوانده شده:

ماده گاو پاده اش هر یک شاه پرور بود چو برمایون

فرالادی

آن کمی گاو نکو بودش برمایونا

مهرگان آمد جشن ملک فریدهونا

دقیقی

آنگاه که فریدون هجده ساله شد، بدیدار مادر شتافت و از تخم و نژاد و خاندان خود پرسید، مادر آنچه رفته بود بدو گفت. فریدون بر آن شد که از ضحاک کین بستاند. ضحاک که همیشه بنام فریدون در بیم و هراس بود روزی در بارگاه خود مردم را از هر کشوری گرد آورد تا دادخواهی کنند و گواهی دهند که بکسی بیداد و ستمی نرفت. در میان آن گروه، مرد آهنگری بنام کاوه بدادخواهی برخاست و گفت هر چند شاه هفت کشوری، چرا باید مغز سرپرست بخورد دومازانت برود این بگفت و از آن بارگاه باپسرش روی برتافت.

از آن چرم کاهنگران پشت پای      بپوشند هنگام زخم درای  
همان کاوه آن بر سر نیزه کرد      همانگه ز بازار برخاست گرد

کاوه با درفش برافراشته پی فریدون رفت.

بیامد بدرگاه سالار نو      بدیدنش آنجا و برخاست غو  
چون آن پوست بر نیزه بردید کی      بنیکی یکی اختر افکند پی  
بیمار است آن را بدیسی روم      ز گوهر برو پیکر از زر بوم

فریدون آهنک جنگ ضحاک کرد. پیش از آنکه بجنگ برود به دو برادر که تر خود، کیانوش و پیرمایه فرمود:

بیارید داننده آهنگران      یکی گرز فرمود باید گران  
بس از آمدن آهنگران:

جهانجوی پرگار بگرفت زود      وزان گرز پیکر بدیشان نمود  
نگاری نگارید برخاک پیش      همیدون بسان سر گاو میش  
بر آن دست بردند آهنگران      چو شد ساخته کار گرز گران  
بپیش جهانجوی بردند گرز      فروزان بکردار خورشیدبرز

فریدون با چنین درفش و کرسی به پیکار ضحاک شتافت و میگفت:

سرش را بدین گرزۀ گاو چهر      بکوبم نه بخشایش آرم نه مهر



پس از آن که بضاحك دست یافت:

بر آن گرزّه گاوسر دست برد  
خواست او را بکشد اما:  
میامد سروش خجسته دمان  
مزن گفت کورا نیامد زمان  
بکوه اندرون به بود بند او  
نیاید برش خویش و پیوند او

فریدون نیز چنین کرد و او را در کوه دماوند بزدان افکند. در آیین مزدیسنا نیز آمده که ازی دهاک تاروز ظهور سوشیانت در بند خواهد بود. آنگاه که زنجیر بگسلد و بویرانی دست یازد، یل نامور گرشاسپ با گرز گران خود آن ناپاک را نابود کند.

گرزه گاوسر (= گاوسار) - گرزّه گاوچهر - گرزّه گاوری - گرزّه گاو رنگ که در شاهنامه بسیار بکار رفته و همه گویندگان پیشین مانیز بکار برده اند، همان گرزّی است که آفریدون بیاد گاو بر مایه که او را شیر داد و بجای دایه وی بود، ساخته شده بود.

بجاست یاد آور شویم درفش کاویان، در اوستا (یسنا ۱۰ پارّه ۱۴) نیز یاد گردیده و «گاش درفش» *Gāush - drafeta* خوانده شده است. این درفش که اختر کاویان هم خوانده شده با آن آغاز داستان خود، در کارنامه ایران نام و نشانی دارد. تا این درفش برافراشته بود، ایران همواره در کارزارها پیروزمند بود و مایه دلگرمی جنگاوران بود.

پس از سرنگون شدن درفش خجسته کاویان، زین ابزارها نیز از جوش و خروش افتاد. چکاچاک گرز و شمشیر و آوا و بانک کوس و کرنا و شیّه اسبان، به-هلهله پابرهنگان میدل گشت. درفش کاویان که در جنگ قادسیه بر پشت پیل سپید کوه پیکری برافراشته بود، پس از کشته شدن سردار ایران رستم پسر فرخ هرمزد، بگفته ثعالبی بدست عربی از قبیله نخع افتاد. طبری در سخن از آفریدون گوید: «آفریدون بهر جنگ بزرگ که رفتی آن علم ببردی و ظفر یافتی

(۱) نگاه کنید به غرد اخبار ملوک فرس ثعالبی باهتعام زو تنبرگ چاپ پاریس ص ۳۷-۳۹

واز پس اوبدست ملوک عجم همی آمد و هر کسی چیزی بدان همی کردند از گوهر و یاقوت تا چندان چیز در آن کردند که پوست ناپدید شد تا بوقت یزدجرد شهریار آخر ملوک عجم و آنرا درفش کاویان نام کردند و معنی درفش پهلوی علم باشد و چیزی تابان را درفش خوانند زیرا که هرگاه آنرا باز گشادندی آن گوهرها فروزیدن گرفتگی. چون مسلمانان خزینه ملوک عجم غارت کردند آن درفش پیش عمر بن الخطاب بماند پس بفرمود تا آن گوهرها بگشادند و آن پوست را بسوختند<sup>۱</sup>

این بود سر انجام درفشی که در زیر سایه آن، جنگ ابزارهای فولادین ایران میدرخشید. اما گرز «گاوسار» در میان پارسیان هند رسم است، در روزی که موبدزاده جوانی میخواهد کار موبدی خود را آغاز کند، پس از بجای آوردن آیینی که «نابر» Nabar خوانده میشود به «درمهر» (آتشکده) درآمده، گرز کوچک گاوسار در دست راست دارد و در آنجا برخی از بخشهای اوستا را خوانده، بستایش و نیایش می پردازد<sup>۲</sup>.

در فرهنگهای فارسی هشت واژه یاد شده که همه بمعنی گرز است و گویندگان پیشین ما آنها را بکار برده اند، از آنهاست گویال - کویال - لخت - لت - سرپاس - دبوس - یک زخم - میل.

در فرهنگهای اسدی و صحاح الفرس و جهانگیری و رشیدی و سروری و بره - ان قاطع و میمار جمالی و غیاث اللغات آمده گویال = کویال، لخت آهنین بود یا گرز باشد.

که پای آورد زخم کویال من      فراند کسی نیزه بریال من<sup>۳</sup>

۱ - بلعمی، ترجمه تاریخ طبری با اهتمام دکتر محمد جواد مشکور چاپ تهران ۱۳۳۷ س ۲۹-۳۰

۲ - Religious Ceremonie by J. Modi Bombay 1922 p. 204

۳ - در لغت اسدی و صحاح الفرس و در بسیاری از شاهنامه ها آمده بیای آورد زخم کویال من درست این است: که پای آورد... آنچنانکه در چاپ مسکو آمده است.

چنین مینماید که واژه کویال باه کوه پار، یکی باشد. کوه پاره در فرهنگهای یاد کرده و بمعنی پاره و لغتی از کوه گرفته شده و در نظم و نثر هم بکار رفته است. آنچنان که بقیه در صفحه مقابل

وزو بساد بر سام نیرم درود  
زگردان خاور سواری چو ابر  
خداوند کوپال و شمشیر و خود  
برون تاخت با تیغ و کوپال و کبر  
فردوسی

لخت ، گرز باشد و یا پاره از چیری .

باد دستش قوی و از دستش  
دشمنش لخت لخت گشته بلخت  
انوری

بلخت در شکند آرزو بسکاسه سر

که هر که لختی از آن خورد سیر گشت از جان

کمال اسمعیل

این دو شعر هر دو معنی لخت را در بردارد.

لت ، لخت باشد .

ریش ز در خنده و سبالت ز در تیز  
گردن ز در سیلی و پهلوز در لت  
لئیمی

میدانیم در زبانهای پیشین ایران چون اوستایی و پارسی باستان حرف لام نبود، بسیاری از واژه‌های بالام فارسی را که بتوانیم معادل آنها را در زبانهای باستانی باز شناسیم می‌بینیم با «را» بوده . در بسا از واژه‌های زبان کنونی ما را اولام بهم‌دیگر مبدل میشود چون دروند و الوند ، کرفس و کلفس ، سوفار و سوفال و جز اینها . در یک رشته از واژه‌های فارسی «ها» در آخر کلمه می‌افتد بویژه در گویشهای گوناگون ایران از آنفهاست کیلکی . در فارسی ادبی هم اینگونه واژه بسیار است چون یاره و یار، گاه و گاه، پادشاه و پادشاه، گیاه و گیا، خرو و خرو و جز اینها. بنابراین اگر کوه یار کوپال شده باشد، ایرادی ندارد. از اینکه کوپال بمعنی گرز گرفته شده، ناگزیر معنی مجازی واژه است همچنین است لغت که بمعنی یاره‌ای از چیز بزرگتر است. لغته و لغتک با کاف، تصغیر بمعنی یاره کوچک در شاهنامه چندین بار بکار رفته است . لغت نیز بمعنی مجازی، گرز خوانده شده است . گرز همیشه گران و سنگین تعریف میشود تا بجایی که یاره‌ای از کوه گردیده و بهیشت شکوهنده کوپال در آمده است گویا واژه لت همان لغت باشد که حرف «خا» از آن افتاده است؛ یکی گرز دارد چو یک لغت کوه همی تابدا ندر میان گروه (فردوسی) بگفته ادی شیردالت، الفأس العظيمة معرب لت «به ضم تاء» لت، تبر بزرگ، معرب است از لت.

زلفت مثال ثعبان در قتل آدمیست دشمن بخفته است به بیرون زرد لبت  
عسجدی

ز تازیانه خشمش اشارتی کافیت برزم خصم چه حاجت و رابه نیزه ولت  
شمس فخری

سرپاس ، لختی باشد که جنگیان دارند. آلت حرب است و بد معنی پاسبان هم آمده ؛ سرپاش پاشین نیز بمعنی گرز گران است و بعربی عمود خوانند . تغییر سین و شین بهم دیگر در فارسی بسیار دیده میشود. سرپاش باید از مصدر پاشیدن یعنی از هم پاشیدن و پریشان کردن باشد و این یاد آورواژه زبان فرانسه است که گرز را سرشکن (Missue = Casse-tête) هم خوانند .

دل سر کشان پر زوسواس بود همه گوش بر بانگ سرپاس بود  
فردوسی

تو چگونگی رهی ز دست اجل بر سر تو همی زند سر پاس  
عنصری

دبوس ، این واژه در بسیاری از فرهنگها ، فارسی دانسته شده و بمعنی گرز گرفته شده . دبوس با تشدید «با» معرب آن یاد گردیده است و جمع آن دبایس است . نگارنده آن را در معرب جوالیقی و جمهرة اللغة ابن درید و در چند کتاب دیگر در این زمینه نیافتم جز اینکه ادی شیر در کتاب الالفاظ الفارسیة المعربة گوید : الدبوس معرب فارسی است .<sup>۱</sup>

در زبان عامیان ما «تپوز» بمعنی گرز است . چیزی که ایرانی بودن این واژه را میرساند این است که در ایران زمین بزرگ در ماوراء النهر ، میان سمرقند و بخارا جایی بنام دبوسی یاد بوسی یا دبوسیه یاد گردیده است .

در ابن خردادبه واصطخری و یاقوت و در حدود العالم باین دژ بر میخوریم . یاقوت در معجم البلدان گوید : «دبوسیه بلید من اعمال الصغد من ماوراء النهر»

(۱) ادی شیر رئیس اسفهای کلدانی دانشمندی بود از بین النهرین که در ماه اوت ۱۹۱۵

کشته شد.

عبارت فارسی حدود العالم این است: « کرمنیه، دبوسی، ربنجن، شهر کهایب اند  
اندرسغد براه سمرقند . . . »

واژه دبوس در گفتار پیشینیان ما بکار رفته :

ز زخم دبوس تو کوه بلند شود خاک نعل سرافشان سمند

فردوسی

چون ز ندر مهره شیران دبوس شصت من . چون ز ندر گردن گردان عمود گاو سار

منوچهری

عربهای بدوی عراق و سوریه دبوس دسته کوتاهی که سرش بقیراندوده  
وسخت است، دارند و آن را « واحد یموت » نیز خوانند. این نام گویاست که  
آن گرز به یک زنش و زخم میکشد و میمیراند و نیازی بفرود آوردن زنش دوم  
نیست. واحد یموت بخوبی یاد آور گرز « یک زخم » سام است. این گرز جان ستانی  
است از آن سام، آنچنانکه گاو سار از آن فریدون بود. در داستان آمدن سام  
بنزد منوچهر در شاهنامه آمده :

چو بر خاست زان لشکر گشن گرد رخ نامداران ما گشت زرد

همین گرز یک زخم برداشتم سپه راهمان جای بگذاشتم.

پس از دوشهردیگر آمده :

چو بشنید کر کوی آواز من همان زخم کوپال سرباز من<sup>۱</sup>

باز در داستان کاوس آمده :

می و گرز و یک زخم و میدان جنگ نیامد جز از تو کسی را بچنگ

در پایان گفتار گرز باید گفته شود که واژه میل هم بمعنی گرز گرفته شده  
است. میل از زبان یونانی بزبان فارسی در آمده است. در زورخانه میل که  
یکی از ابزارهای ورزشکاران است، چیزی جز گرز نیست. میل Mil در زبان  
فرانسه گرز است که ورزشکاران بکار برند.

همچنین کباده، ابزار دیگر ورزشکاران، همان کمان دیرین است، در  
فرهنگهای فارسی نیز واژه کباده بمعنی کمان یاد گردیده است.

(۱) در شاهنامه چاپ تهران، بروخیم جلد دوم ص ۴۲۱ چنین تصحیح شده: «همان

زخم کوپال سرباز من» و این درست نیست باید سرباز باشد.